

وقتی شبیه عجیب

مجموعه شعر

علیرضا بهنام

۱۳۷۹-۱۳۸۳

اول
شب اسرافیل

بیننده رفته گل بچیند
و می خواند می خواند با صدای اسرافیل

و قاچ می زند ایتالو شبی را از شب های زمستان

(۱)

سمت از زبان گذشته می رود به جانبی که شبی از شب های زمستان نوشت
یک شب و حالا می رود که از سن ژون پرس برود ایتالو کالوینو
دارم پرتاب می شوم می شوم شو و فرو می رود متن در فرو رفتگی اش

توضیح و اوضحات:

می گوید یا که گفته است شاعر در می رود مرکز از هزار سو با نا امیدی اش
حالا که نمی فهمند باید و فهمیدن شبیه سعدی نیست نیست آقای سن ژون پرس

بازگشت:

شعر از فر رفتگی اش در می رود از روبه رو
می چرخد

اما و اما از شوخی گذشته شوخی ندارد زبان ملا عمر نیست - که نیست
این دور و بر کسی نیست و کسی که نیست شوخی ندارد اصلن با زبان یا غیر زبان

دارم پرتاب می شوم می شوم و فرو می روم در هزاره های ماضی نقلی فرو
شبی که از شب های زمستان نوشت نوشت شهرزاد یا ایتالو
در می رفت مرکز از هزار سو زنی با نا امیدی اش
و طناب ملک محمد هندو قطعی نبود نبود

(۲)

چهار انگشت

بالا رفته گوشه از سمت چپ باد می وزد در فرو رفتگی اش
شکافته فرقی که ندارد گربه اما می افتد روی زمین چهار دست و پا
این تجربه قطعیت شک نکنید!

یک نفر در جورج خسیس یک نفر در کاخ که می گویند می گویند سفید
بوسه می فرستد سفید اما سفید شبیه قارچ قاچ می زند فرق گربه را از وسط
آقای بیل کلنگ از وسط موش از وسط قاچ می زند گربه را

اینجا نشسته ایم با سمت از زبان گذشته می رود به جانبی از زمستان

با ایتالو کالوینو و موش قاچ می زند از وسط از وسط در فرو رفتگی اش

دارم پرتاب می شوم می شوم شو در هزاره های نقلی
به نقل از کدام شاعر یا کدام؟ - پی نوشت ندارد-

و شاعر فهمید باید اما شبیه نیست اصلن به شباهت
فرقی هم ندارد از کدام سو بیافتد تجربه
بیل کلنگ قاچ می زند گربه را از وسط قاچ می زند سفید
و قاچ می زند ایتالو در باغ های معلق شیراز شبیه راز
قاچ می زند ایتالو

(۳)

فیچی نکنید نکنید موهایی را که می برد از وسط فرقی که ندارد
از همان وسط یا که اول اول بی گذرنامه نکنید
قیچی نکنید بیل کلنگ بالا می رود ملا عمر از سمت راست
و سن ژون پرس می خواند می خواند شبیه سعدی از بنی آدم و اعضا
و نمی فهمند هیچیک با زبانی که مال من نه مال هیچکس

سمت از گذشته می رود به جانب که شبی نوشت از شب های زمستان ایتالو
قیچی می کند ملک محمد هندو و این یکی هم قطعیت
شبیه شبیه شبیه شهرزاد بوسه های جورج خسیس و بیل کلنگ
که در می رود از بالا در می رود از روبه رو و نمی چرخد این بار شکافته می شود
پهلوی گربه این بار شکافته می شود از هزاره های نقلی بیرون می زند

(۴)

سمت از زبان گذشته این بار می رود به چهار چهار جانبی که از هشت جهت
جا کسی کسی و که شو ندا با یا
این کسی و که شو ندا با یا
نیست نیست نیست غیر زبان

دی ماه ۱۳۸۱ - تهران

به راست راست

اول از آلبوکرک
بعد کمی به راست راست
ترکیده پنج گوشه از غرب
ترکش از گربه تا شمال قندهار

این شمال شما از شرق
نگفتن از شما
لام تا کام

و به جای صلیب فقط البوکرک می خورده از اول
البوکرک می خورده از گمبرون
اول که نه انگار از همان بعد

اما بعد

انگار شبیه راست بوده
سمرقند از راست
از از گمبرون
راست راست رفته تا هشتم
روایت صلیب
شما لام از شرق صلیب لام تا کام
و زخم می شده انگار البوکرک
از ترکش پنج گوشه
قاچ می خورده از همان وسط
به راست راست
و گربه از صلیب صلیب خورده
زخم خورده
و شبیه نشده به شمال
از همان روز اول یا که بعد

اما بعد

کمی خوابیده راست

فراموش کرده از لام
به کام شما و شمال از راست
البوکرک بوده یا شده
و نصف کرده گربه را
شرع کشیده از صلیب
سرخ سرخ بوده
و از همان اول صلیب بوده
که لام تا کام انگار به راست

اما بعد اما حالای قندهار
قاچ می زده گربه می زند سرخ
سرخ سرخ
شرق از پنج گوشه سرخ
راست می زند
و البوکرک از شمال
ترکیده پنج گوشه یا پنج گاه
می زند به راست راست
از همان اول اول یا که بعد

اولِ عشق است

عین شکلِ اولم از عشق از کافه های از جنون لبریز در بوسه می کنند
عین عاقلان سبک به طرزی که شگفت نشینند در زبان
زبان در آورده اند جار جار

سه وعده دیگر شگفتزار چشم شمالی است در حوالی آزادی

با بخت وارونه اش
گاو
در لحظه های له شده از لک لک و بوسه
خوک
با تخت وارونه اش

و چشم های شما را بریدیم
و شکل شکلِ الست بود که وارونه رفت
و رفت
بریدیم از الست

سیب بودم وقتی که گاز گاز داده بودند و سیب وقتی که نبودند

این ها اضافه شود برود به شکل هایی که هرگز نداشت
برود به سین یا که شین
و قاف بالا برود از اضافه هایی که قله نداشت

از اول هم ندارد در عاقلان و سبک نشینند در این زبان که خواستم شبیه نداشته باشد به خودم یا هر سیب خور
دیگر و باقی باشد تا سه وعده که از من تا همان میدان اولی حاضر شود و بگویم باز

خوک ها ناله های تختخوابند
لاجرم
و پشت چشم می خوابند
گاهی
زبان هم دارند اغلب

و می بافند چیزهایی که نشخوار و بعد پشت چشم بیندازند به گاوی که از کافه ها بیرون می زند

هنوز اولِ عشق است

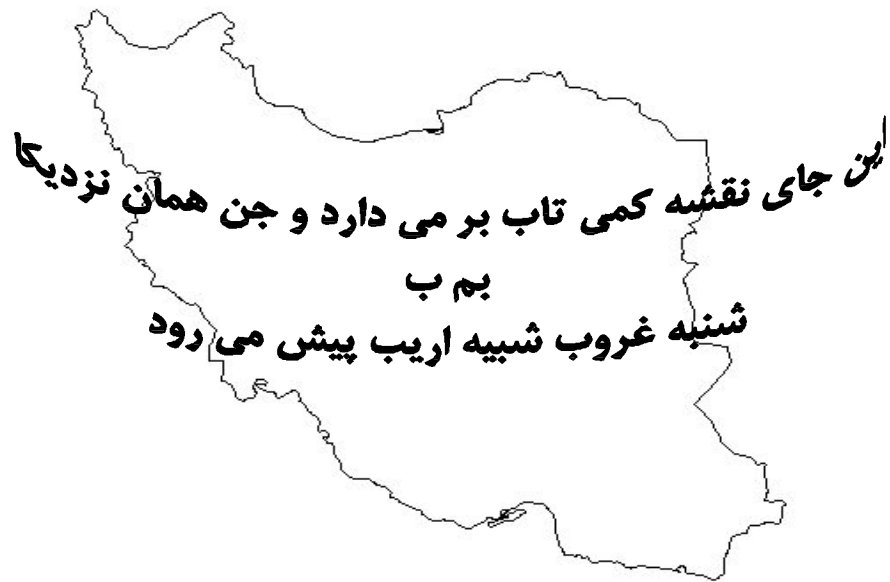
تهران
۲۸ مهر ۱۳۸۳

این نقشه جن دارد کمی به سمت اریب!

از جن نقشه به سمت اریب
جاخوش کرده دم دمای وسط
سوز است تنها کمی
و از میدان سرخ باد سرخ
می وزد به سمت مبهم جن

تقصیر شما نبود که این دایره ناقص و از همان ابتدای غروب سمت کویر لوت

نبود؟



خ

زیر

د

خ

روی

د

دختران بیگاری توی خلیج همیشه فارس
دختران کافه های دبی و کمی هم عرق شرم با چاشنی سگی
در چهارگوشه این خاک هزار بوسه می دهند
و نفس باد صبا مشک فشان از رود سفید و اب های خزر

بم

بر پوست لطیفشان

ب

حالا دم دمای وسط از روز اول دم دمای نقشه جن دارد
ش تاب سوم است حرف سوم نقشه
و میدان سرخ سال هاست خونی برایش مانده
میدان همیشه سرخ

در این رستاخیز

گاز بلندی از ماه
کک ها را به مکدونالد می برد
وهم از فضای در این رستاخیز
سگ دو می زند توی چشمخانه
بیننده رفته گل بچیند

آورده اند که اسرافیل یک خروس داشت
اما یک خروس را داشت!
دارید؟ |

این لاشه های شما گاز می دهند
لایه لایه توی هوا
لایی که می کشند لاش لاش
از لاشه تا وادی السلام
دروازه ای شبیه مجسمه بر پاست

در آواز اسرافیل گم شده اند
چپ می کشند بی هوا
راست نمی شوند! |

ای لاشه! ای گاز بلند از صورت اسرافیل!
صور دمیده ام می دمم به شما

گازی که داده اید از حرام
تا وادی السلام

ماه شما کک دارد
یا این که سگ
پاچه می گیرد احتمالا
و سگ دو می زند تا مکدونالد

بیننده رفته گل بچیند
و می خواند می خواند با صدای اسرافیل

شهریور ۸۳ - تهران

دوم
وقتی شبیه عجیب
(یک شعر بلند)

چه می گویند؟- سکوتی بویناک برآسوده است
ماییم و ، در برابر ما از خویش می رود این تخته بند تن
که طرح آشکار بلبلان را داشت ؛
و می بینیمش که از حفره های بی انتها پوشیده می شود .
این تخته بند تن - فدریکو گارسیا لورکا
به روایت احمد شاملو

وقتی شبیه عجیب

۱

عجیب آمد به فرق سرم
شکلی که نه بی شکلی لج کرده از دو پای موربش
و فرق باز می کند با هر عجیب دیگر

حنجره ای نیست که ما واژه هاش را
این جا که نیست ترکیب می کنیم
خاطره ای نیست
سل خورده این صدای پهن
گاهی شکل خودش و گاهی با سیل های در رفته

و ما
با لکه هایی له شده
بی خاطره از شهر گذشتیم

از بامداد تنها مداد مانده با کج
خیره به خاک و عجیب نیست اصلن
شبیه عجیب هم
با کاکلش اریب صیحه می کشد خیره به زمین

شلاق می خورد سخت
شهری که حنجره ندارد
چشمان بالادست
به همین خیره شدست
اریب و تنها با یکی زره کابلی

شباخت
شبیه لج کردن یک معبد
دو انتهای کبیر را فرق باز می کند

بامداد است کمی بامداد اولین
و راه می رویم در موهایمان سپید

از باغ باقی نمانده به جز رنگ
عجیب-واژه ای که تا
چشمان خود را بگیرد از بالادست
عجیب-واژه ناپدید شود

آن مغربم که سر بریده می واژه
آن مغرب و از انتهای همین باز
عجیب تر از اواخر دنیا زاد دیده شد

آنگاه خط های میخی از غروب من
سر بر آورده و تا مغرب این بند سرودم دادند

این خاک واژه ندارد اصلن
وقت ندارد
جمهور بی کتاب از مغربی اریب بلند می شود
لخت می رود تا انتهای خیابان

هیروگلیف آغاز شهر است به سوی عجیب
تکثیر می شود شبیه دار
شکل روسپانی کز کرده در گوشه گوشه ها
خطی باب دیوار همین غار
خطی که نه شکلی لچ کرده بدون پا
با هر عجیب دیگر
حنجره ای که واژه ندارد

۲

عجیب در باغ عجیب تر می شود در مرغاب

هزار بال می خواند می خواند پیش از سحر سه بار
و از ابتدا تکثیر بی انتها
مصلوب لحظه های عجیب

فرق باز می کند با ستون های باستانی
طلوع می کند از الواح غربی
از انتهایش هیروگلیف می زند بیرون

مردی بلند با چشم هایش روی دوپا
آن سو تر از دروازه و ملت ها
مبهوت بالادست خیره شدست

بی انتها می رود ردیف خوانچه ها
سوی ستون های باستانی
و تکثیر می شود با هیروگلیف
باعجیب های دیگر

پاپيروس جلو می رود سه وعده
از روی همین دیوار

خوانچه ها الواح ملت ها نقش خورده
می خورد روی دیوار
خوانچه ای تبرک یک تندیس
خوانچه ای دور می شود دورتر توی سیاه

و محو می شود دوردست
در چشم های من

الواح
لوح طی شده از روبه رو
برمی گردد به خودش به نقش های برجسته

تماشاچی غایب است
صحنه بلند می شود شکل نرده ها

الواح
لوح آب بند
غرق می کند می شود در خودش
بر می گردد به دیوار بالا بلند روی دوپا

دریاچه
اوهام طی شده از روبه رو
پهن می شود فرو می رود در کوچه ها

کوچه ای نیست
لوحی نیست
بی خاطره می رود شهر تا عجیب
باز می گردد به هیروگلیف

و می گدازد می گدازد
با پرسه ای عجیب تر
در گوشه ای که حنجره ندارد

۳

عجیب وقت گفتن من بود
عجیب تر صفحه های برگشته روی خودش

فنجان
چرخیده از اتفاق
دور کامل از گوشه های عجیب
بلند می شود با تصاویرش
و کوچه های با سرعتی اریب
چه طولانی فرار می کنند

حالا منم با لکه ای له شده
خاطره ای اویخته از بلند
آری منم
و این زباله های مدور
اوهام جهان چرخ خورده می خورد بر پیرهنم
و کوچه ای طویل
با عجایب هشت
پیوند می خورد

بیرون این فنجان
تکثیر غاری عجیب
طول می کشد کشیده است
و کوچه نقش می خورد روی دیوار
هیروگلیف
زبان این همه عجایب
از انتهایش می زند بیرون

جمهور
بی کتاب
فراموش می کند از خودش
فرق باز می کند با جماهیر دیگر
هزار بال صیحه می کشد تنها سه وعده
و ما نمی شنویم

چشمی عجیب
مورب و منقوش
سر می خورد روی شامگاه

سوم
شبییه فراموشی

زیبایی در سخنی است
که از گفتن
سر باز می‌زند.

والانا شاعر هندی
به روایت عباس صفاری

ما فراموش شدگانیم

دور شود دورتر وچشمانت از آبی بزند بیرون
محض همین از نگاه تو رفتم
رفتم؟
حوای سرکشی که از سیب های رنگ بیرون می پرد
حوای سرخ معجزه در خواب های دور
دورتر بشود که بگوید ما فراموش شدگانیم
و محض چشمان شما دو قدم آن طرف تر از سرنوشت **اریدیس** بزند بیرون!
دور شو دورتر چشمانت چه می رقصند!
دورتر نگاه کردم به پشت سرم
از آبی تا به کجا
و چه می رقصند این چشم های چه دورتر
محض همین از نگاه تو رفتم...

سانتانا روی پل

سی سی سه تا پل می زند پل
می زند از اواخر وقت سانتانا
اصفهان بلند بالا بلند روی دوبا
و چه دست هایی هان؟ می بردم سنگین می بردم زیر پل ها
این ها پل است که ما نغمه هاش را از اواخر سنگین همین و همین
سی تا سانتانا روی یکی پل یکی راوی می خواند سی تا و سه تا تار
ومی زند تا بلند تار بلند از اواخر صفه زیبا می شود
سی تا بلند سی تار و راوی می خواند سه تا می با صفه می
اصفهان بلند شد می خواند بالا بلند
اصفهان بلند شد در ادامه اش سانتانا
و بالا بلند دو تا سی هنوز دو تا می از روی همین و همین
می زند پل سی سی تا و سه تا

یک روز خاص میدان بلند می بلند از همان لایه لایه ها
کمی لاجورد از هجایش سنگین سبز می خواند با صدای سانتانا
و بیا روی پل دست منی شبیه همین از روی کدام بوسه یا کدام
یک روز که چشم های مرا بوسه شبیه کرد به عباسی و می چرخد مدام در لاجورد
یک خاص یک روز خاص دستت نشسته نشسته در باغ
میدان بلند می شود از می پیچد می پیچد سانتانا از همان لایه لایه ها
و کارلوس یا همان سانتانا می خواند می با نوای نای
می؟

پل می زند سی سی تا و سه تا
به وقت دیروز دو بی بی کم
و دستهایت کم که می تراشدم به عصر گذشته همان و همان
این لایه لایه می شود صدا در صفه های کوه صدا خمیده از بالا
باز می گردد به پل باز یک روز خاص
سی سی سه تا دست پل می زندم
و از اواخر وقت پرتابم می کند به چرخ چرخ روی همین
دستت کجاست کجاست بیاید باز بچرخد در صفه با صدای سانتانا
دستت کجاست صفه را ببرد تا هوای یکی پل؟

باز می گردد سانتانا سر دارد سی کم دارد یک روز خاص

و راوی می خواند با نوای سی تار می زند و سه تا

اصفهان - تهران
مرداد ۸۱ - بهمن ۸۳

یونان ، رسول یونان

رسول رسول معجزه گفتیم الف و راء

گفتیم بگذرد از پل گفتیم بگذرد این قطار قطار معجزه از برف
گفتیم زنگ بزند پستی و بگذرد از برف
متنی تمام بشود متن تر از روز واقعه
تا نماند از زن این خانه کفشی میان دام

گفتیم دیرتر نماند آن که همیشه دیر
یا این که بیاید برود با رسول معجزه یونان

گفتیم نیاید قطار سوت نزند
و تیزی مکرر چاقو
نزند باز هم به زن نزند باز هم به زنگ

و نیاید قطار هی نرود سوت ببوسد میان پنجره یونان

الف و راء گفتیم الف و راء
رسول معجزه یونان

چشمی شبیه شبیه

از حلقه های چلچله در راه های دور
طاووس بیرون زده از چندین هزار گنگ
ساطع شدید بر من و بر چشم های من
و چشم هایی که دارید گردوی کال
شبیه تلخ
با حلقه های زده بیرون

یک شب صدای آن زن روسی
بالا کشید از پشت بام معبد هندوشاه
و متن متن های مقدس شبیه چشم شما شد
چشمی که خیره خیره تولید می شود
شبیه گنگ
به شیشه قسم شبیه گردوی کال

این متن متن های مقدس این متن ها
ساطع شوند بر من و بر چشم های من
با حلقه های زده بیرون شبیه شبیه
شبیه شباهت
و چشم هایی که گردوی کال

خارج می زند این گربه

گوش گربه را که گرفتند
قطعن منتهی می شود به گربه
گربه گوش کنید لطفن

بازی در می آورد گیتار
و مضراب می زند گربه
از انتهای همین می رود جلو

بازی در آورده است گربه

بازی در آوردنی ست
گربه شنیدنی
گیتار خوردنی ست

خارج می زند این گربه

و گوش گربه
قطعن شبیه گوش گربه
بازی در آورده
از انتهای همان می رود جلو

گوش در بیاورید لطفن
گیتار در بیاورید!

هفت

در هفتمین روز

زرد از سقوط تو هفت روی چشم های فردا
فصلی است زوزه جدا که می کشد می کشی تا بلند
خیابان شکل تغییر است
صندلی ها پشت می کنند به هم و می افتی وقتی
وقتی که هفت عبور می کند از کناره ی تو روی صندلی

هفتم

این کوچه می گوید هفت فرار هفتم است وقتی که از آسمان
سقوط رنگی دارد شبیه عناب که رنگ از کلاه تو می پرد بیرون
هفتم شبیه روز هفتم

و چشم های شما را آفریدیم رنگ به رنگ
سیاهچاله است که ناگزیر
روزی از آن خواهد گذشت
روزی شبیه هفت

از تو همین

از تو همین از تو در این نم کشیده در این

نم کشیده پت و پهن

هم از تو سوی نه از تو بالاتر

خوابیده روی موهات

در نم بالارفته از هم از تو در این کمرکش دیوار

جمله قرار نبود - چشم - های - تو - دستور - دید - پس بزند

پس کشیده دریا سوی غروب های دو نیمه پس کشیده در این

نم کشیده پت و پهن تا بزند

تخت بزند به سینه ی همین بزند تخت تر از این

هم از تو در این هم از تو همین هم از تو که موهات

با تخت سینه می زخم از من

دریا پس کشیده از کمرکش موهات

نم کشیده از تو همین افتاده پت و پهن

جمله پس کشیده دمر افتاده روی زمین

لامبادا

حالا که لامبادا می رقصد این جمله هام

هام بورگ می زند هامبورگ

گل می زند این لامبادا

مبارک بادا!!

حالا که بسته باز از - سکوت -

مبادا - سکوت - لامبادا

و می رقصد این جمله هام این هام

حالا که از - سکوت -

این - سکوت -

هام می زند این بورگ

گل می زند این لامبادا

حالا که لامبادا

- سکوت -

جمله هام

-سکوت -

هام

-سکوت -

-مبارک بادا!

نرد باختم

سنگین شده بودم
کمی پیچیده به راست
با چشمهایم طولانی
و با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم
با کله ی سنگین تو نرد باختم

باختم

تنها سه حرف

توی دست هایت
شکل خمیر شکل می گیرد
سه حرف
و شکل هایت تمیز
با یک شباهت به همه چیز

قاب روی دیوار
لبخند چشم های باستانی
و یک قطره آتش
تنها سه حرف

پشت فاب
پشت شکل می گیرد اطراف سرم
بی شکل مضحکی است
برای هیچ
مثل همین زبان که بی شکل گرفته
اطراف سرم

چراغ
توهینی است به چشم های باستانی
سه حرف از بی چراغ زاده می شود
از بی شکل

ارکان این جهان همه یا هیچ
زاده می شوند که زاده شده باشند
و پشت تمام رکن ها
تنها سه حرف

آقای مونالیزا

اسفار سفر شش جهت از رو به رو
اسفار سفر هزار صفحه و ساعت
و شما که حرفی ندارید

مدام لیز می خورید بین کلمات
ای کلمات اسفار هزار گفتن از لیز
خوردن از لیز

آقای مونالیزا

و ساعت از هشت

مدام می گذرد یا می گذشت

اسفار سفر شش جهت از مدام

و در لوور لبخند مونالیزا

و حرفی که ندارید از لیز خوردنتان لیز

سفر هشت گوشه از لیز

آغاز می شود

آقای مونالیزا!

حالا پیکاسو لطفن !

اردوی پیکاسو را و چشم های شما
چقدر خلیج دارد این رنگ
چقدر پیکاسو
در هر دو حالت
اردو بزنی لطفن!

الف:

یک خلیج از شما بلند می شود
و تا ته این بند حذف
چشمان بسته به کوبریک
و شما از انتهای جمله
حذف
پرنده نیستم کاکا رستم
حذف
حالا شکل شبیه
شکل کنید لطفن !

ب:

چقدر خلیج دارد این
چقدر دارد این رنگ
شکلی شبیه پیکاسو شبیه بلند می شود
این رنگ این شبیه
بلند می شود پیکاسو
بلند
شبیه راه راه
راه دارد این رنگ شما دارد
و چشم هایی از خلیج
ادامه ندهید لطفن !

: ...

حالا اردوی شما یا پیکاسو
از همین راه راه

یا این که همین همین
شما شبیه چشم
نگاه کنید لطفن!

مه دوده

زیر این بند

مه

تاب

تاب

می آورد

مه

دوده

دود می کند

درد

مه

چرخ می خورد

واژ

گون

می

اما

پایین

رفتن است

که باید

بود

مه بالا گرفته

از همان پا

ی

ی

ن

سنگین روی شانه ها

رو به رو
همان
رو
پا
شد
بیرون
از دری که جدید

مه
دوده می کند
خیابان
حذف
دوده می کند
چشم
حذف
دوده می کند
کلام
حذف

پشت در پشت

دید
نداشت
برداشت
پیچید
رفت

مثل دری مثله تر

ناتمام است، ناتمام
از تو دری که به پرواز
از از تو گشوده می شود
ناتمام تر

پروازُ شکلِ مثله‌ی آزادی است
پروازُ شکلِ مثله‌ی آزادی است

و من شبیه تو در این ... شنیده نمی‌شود

تند تند تر
از خیابان‌ها
تنها تبی است سوی پنجره
تند تند تر
هراسُ مثل تجاوز یک آسمان
تند تر

ای من، گرَم آن روز که به پرواز خواندی
از مثله‌های توی هوا اندیشه نکردی
مثله تر

اشباح ریز
توی هوای کهنه‌ی بعد از ظهر
یک دست سگرمه‌ها سنگین
یک دست داروی نظافت

ای من، این آسمان
از شعله‌های فراموشی باز است
مثله تر

ناتمام است
از تو دری که به پرواز
شکلی شبیه مثله‌ی آزادی